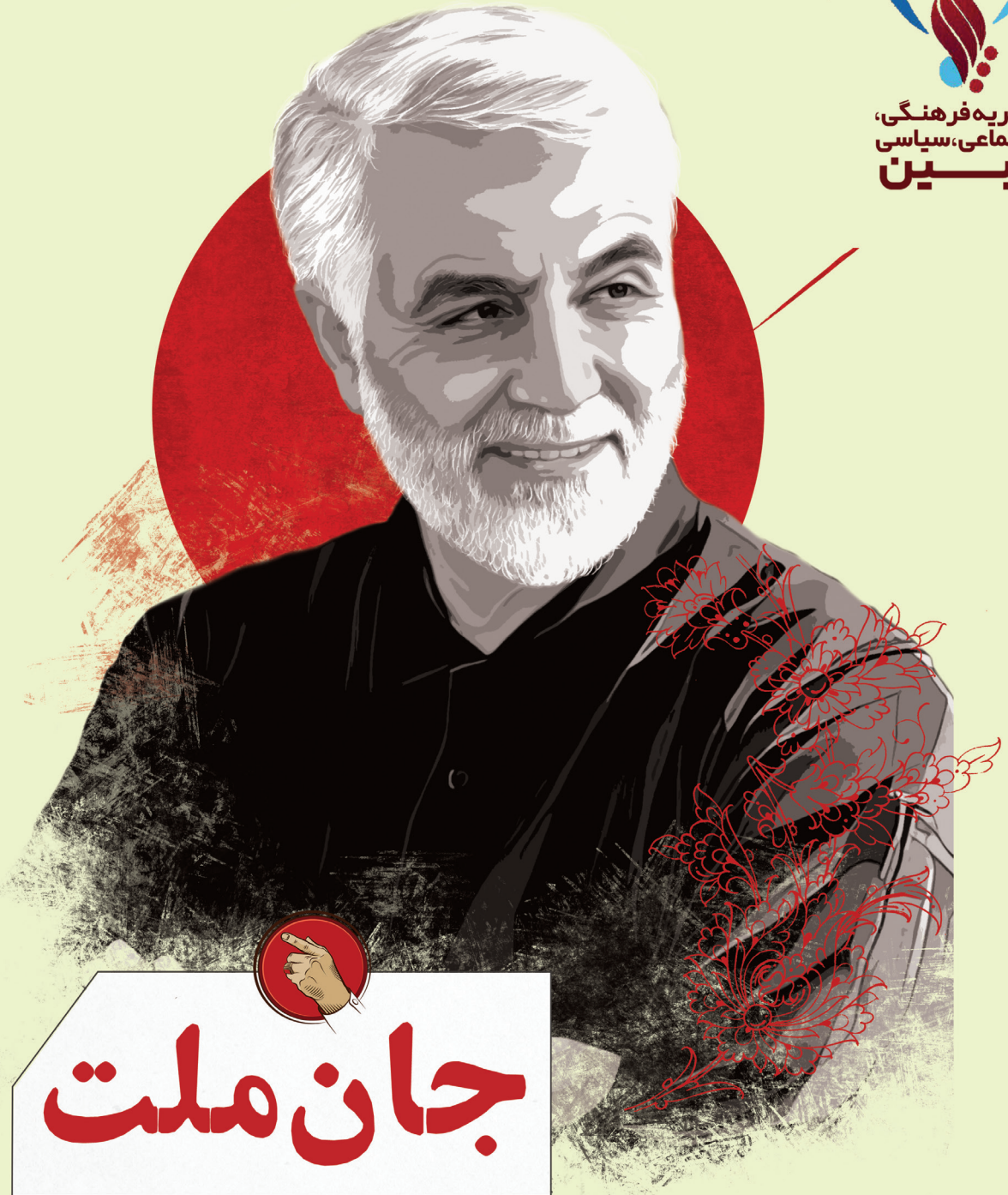




نشریه فرهنگی،
اجتماعی، سیاسی
مبین



جان ملت

به مناسبت دومین سالگرد شهادت
سردار سپهبد حاج قاسم سلیمانی

شماره ۴۵

سال سیزدهم، شماره ۴۵؛ دی ۱۴۰۰؛ دانشگاه ع.پ شهید بهشتی
صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی دانشگاه ع.پ شهید بهشتی
مدیر مسئول: حمیدرضا شوش پاشا سردبیر: صبا اولیایی

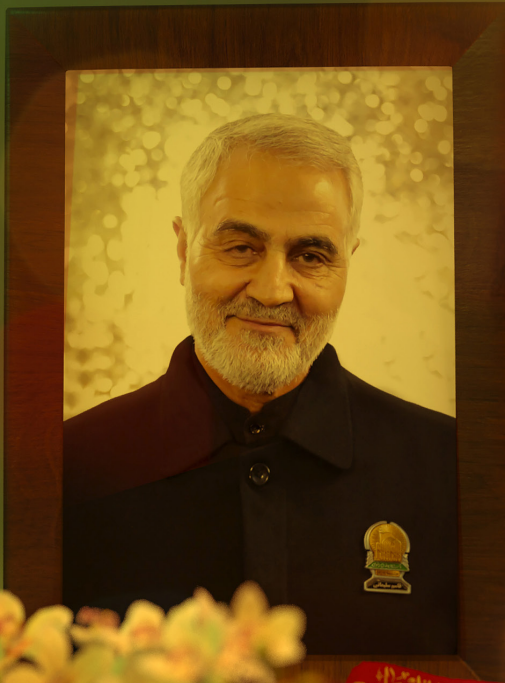


خردمندان

روزها میگذرد
و همچنان
مرد این میدان تو هستی برای ما

او نمونه‌ی برجسته‌ای از تربیت‌شدگان اسلام و مکتب امام خمینی بود، او همه‌ی عمر خود را به جهاد در راه خدا گذراند. شهادت پاداش تلاش بی‌وقفه‌ی او در همه‌ی این سالیان بود، بارفتن او به حول و قوه‌ی الهی کار او راه او متوقف و بسته نخواهد شد، ولی انتقام سختی در انتظار جنایتکارانی است که دست پلید خود را به خون او و دیگر شهدای حادثه‌ی دیشب آلودند.

عزیز ما
رهبر انقلاب
۱۴ دی ۱۳۶۸



به نام خدا

فهرست

- ۱ ❧ در قاب نگاه دیگران
مهدي عباسي
- ۳ ❧ شهادت هدف نيست!
امير محمد انصاري فيض آبادي
- ۴ ❧ ديپلماسي در ميدان
علي صفري
- ۵ ❧ متولد مارس
صبا اوليائي
- ۷ ❧ مُسْتَضْعَفِ مَمْنُونِ
محمد جواد سليماني
- ۹ ❧ مثل برادرم
مهدي عباسي
- ۱۱ ❧ معرفي كتاب «هزار جان گرامي»
حسن صنوبري
- ۱۲ ❧ شعر «تمثال حسين»
رها مرسلي

صاحب امتياز: بسيج دانشجويي دانشكده دندانپزشكي دانشگاه ع.پ شهيد بهشتي
مدیر مسئول: حمیدرضا شوش پاشا
طراح جلد و صفحه آرا: مهدي عباسي
سر دبیر: صبا اوليائي

در قاب نگاه دیگران

مهدی عباسی
دانشجوی دندانی پزشکی
دانشگاه علوم پزشکی
شهید بهشتی

NEW YORKER

مردی که زیاد گوش می کند
مجله نیویورکر

او معمولا رفتاری از خود نشان می دهد که عرب ها از آن تعبیر به «خلب» می کنند که به معنای کاریزمای پنهانی است. یکی از مقامات ارشد عراقی می گوید: «او نسبتا کوتاه قامت است اما این ظاهر ماجراست. زمانی که ۱۰ نفر در اتاق حضور دارند و سلیمانی وارد می شود، جلو آمده ولی کنار شما نمی نشیند. او به آرامی در آن طرف اتاق می نشیند صحبت و اظهارنظری نمی کند تنها می نشیند و گوش می کند و البته در این لحظه همه تنها درباره او فکر می کنند.»

با وجود همه سختی هایی که سلیمانی در خارج از مرزهای ایران با آن روبروست و با همه جدیت و سرسختی اش در جامعه ایرانی او را به وفاداری اش می شناسند. چهره ای که از او یک قهرمان شکست ناپذیر در نگاه مردم ساخته است. مردم این اعتمادشان به سردار را از زمان جنگ ایران و عراق دارند. او با همه قدرت، خودش را هنوز سرباز کوچک مردم می داند. سلیمانی در ایران به لقب دیگری هم معروف است؛ شهید زنده. عنوانی که رهبر ایران به او داده است. خانه سلیمانی در تهران است و اینطور که به نظر می رسد، راحت و بدون محافظ سر می کند. یکی از سیاستمدارهای عراقی که با او آشنایی نزدیکی دارد، می گوید: «سلیمانی هر روز ساعت ۴ صبح از خواب بیدار می شود و شب ساعت ۹ و نیم به خواب می رود. زندگی او قانون خاص خودش را دارد. برای سلیمانی هیچ چیزی غیر از هدفش مهم نیست. او به همسرش خیلی احترام می گذارد و کلا اوقات فراغت را با او در سفر می گذراند. او سه پسر و ۲ دختر دارد. خیلی اهل مطالعه است. با اینکه تحصیلات بالایی ندارد اما یک استراتژیست فوق العاده است. او خیلی باهوش تر از تصور هر آدمی است!»



و عکس سلفی از صحنه نبرد در سراسر منطقه منتشر می‌کند تا همه را متقاعد کند که او استاد عرصه شطرنج خاورمیانه است.



آقای همه فن حریف^۴ ویکلی استاندار

آقای همه فن حریف ایران؛ آیا کاری هست که سلیمانی نتواند انجام دهد؟

قاسم سلیمانی این روزها جالب‌ترین چهره دنیاست. برای قضاوت در این باره فقط کافی است نگاهی به رسانه‌های غرب بیندازید تا درباره پروفایل او بیشتر بدانید. نیویورکر، بی بی سی و گاردین هر کدام درباره این فرمانده مطالب خاصی نوشته‌اند. فرمانده نیروهای قدس ایران مهمترین استراتژیست نظامی دنیا از زمان رومل تا الان است.

او علاوه بر همه اینها یک تثبیت کننده اوضاع است. حاج قاسم - نامی که دوستانش او را به این اسم صدا می‌کنند - در همه جای خاورمیانه هست. مصداقش زمانی که او در سال ۲۰۰۷ به پترائوس آن پیغام جنجالی را داد. مسئله اینجاست که سلیمانی اگر زمانی در عراق بود، حالا در همه جا هست. در لبنان، غزه، یمن، افغانستان.

سلیمانی آدم مهمی است. این را علی آفونیه یک کارشناس ایرانی در بنیاد دفاع دموکرات‌ها می‌گوید: «سلیمانی مردی جدی است. در همه ایران او مانند یک قهرمان است؛ برای اینکه او در زمان جنگ ایران و عراق کارهای مهمی برای دفاع از کشورش انجام داد. جلوی کارتل‌های مواد مخدر افغانستان را گرفت و حالا هم که به دنبال دفاع از حقوق شیعه‌ها در برابر نیروهای دولت اسلامی است.»

حاج قاسم هر چه باشد و هر که درباره او بگوید، داستان این است که او مردی است که از خیلی چیزها خبر دارد و از هر جایی که خبردار باشد، حتماً به آنجا سری هم می‌زند. حاج قاسم این روزها همه جا هست.

منبع:

۱- www.newyorker.com/magazine/۲۰۱۳/۰۹/۳۰/the-shadow-commander/amp

۲- www.bartarinha.ir/fa/news/-/srdar-selimani-۱۵۴۵۲۸

به-روایت-رسانه-های-خارجی
۳- <https://time.com/collection/-۲۰۱۷time۴۷۳۶۳۳۷/۱۰۰-/qasem-soleimani/>

۴- <https://www.washingtonexaminer.com/opinion/where-the-us-iran-shadow-war-goes-from-here>

این همه قدرت از کجا آمد؟ بیزینس اینسایدر

مرد خانواده اما در زمان خودش قدرتمندترین نیروی عملیاتی خاورمیانه است؛ آنقدری که همه این روزها به او لقب شوالیه تاریکی (به فیلم بتمن اشاره دارد) داده‌اند. قاسم سلیمانی این روزها هدایت نیروهای سپاه قدس را به عهده دارد. او همه جا هست. سلیمانی هر که هست باشد، فقط اینکه او یک نظامی سختکوش است و یک دوره دیده با استعداد. او در فقر بزرگ شد. از ۱۳ سالگی کار کرد و سختی‌های زیادی در کارخانه‌های تصفیه آب کشید اما با انقلاب اسلامی در دهه ۷۰ میلادی راه خودش را پیدا کرد.

بعد هم جنگ ایران و عراق مسیر را طوری برای او ساخت که امروز به یکی از قدرتمندترین فرماندهان نیروهای نظامی تبدیل شده است. داستان او بی شباهت به اسپارتاکوس نیست. قدرت او در حرف‌هایش هم معلوم است. او در مراسم مفقودالائزهای جنگ ایران و عراق حرف‌های زیادی زد. انگار که داشت از یک فلسفه شرقی جنگ صحبت می‌کرد: «میدان نبرد بهشت گمشده آدم هاست؛ بهشتی که با شهادت و هدایت انسان‌ها ساخته می‌شود.» می‌بینید از نگاه او یک نوع بهشت نهرهای پر آب است و نوع دیگرش میدان جنگ!

بدین خشم بمیرید^۳ تایمز

برای شیعیان خاورمیانه، او جیمز باند، اروین رومل [روبه صحر] او لیدی گاگا است که با هم ترکیب شده‌اند. برای غرب، او فرمانده نیروی قدس سپاه ایران است که مسئول صدور انقلاب اسلامی، حامی تروریست‌ها، تضعیف کننده دولت‌های طرفدار غرب و بانی جنگ‌های خارجی ایران است. رزمنده جنگ ایران و عراق، که به حاج قاسم معروف است، در اواخر دهه ۱۹۹۰ فرماندهی نیروی قدس را به دست گرفت. این نیرو تامین کننده اصلی مالی حزب الله، حماس و سایر تروریست‌هایی است که برای اسرائیل طاعون هستند.

وقتی رژیم اسد در سال ۲۰۱۲ در معرض شکست بود، این سلیمانی بود که شبه نظامیان شیعه لبنان، عراق و افغانستان و بعد هم روس‌ها را در سال ۲۰۱۵ به سوریه آورد. وقتی داعش شمال عراق را اشغال کرد، این سلیمانی بود که شبه نظامیان شیعه را مسلح کرد و دفاع از بغداد را سازماندهی کرد؛ جایی که نیابتی‌های او کمین‌های مکرری برای سربازان آمریکایی گذاشته بودند. سلیمانی علاوه بر این استاد تبلیغات نیز هست

شهادت هدف نیست!

دانشجوی دندانپزشکی
دانشگاه علوم پزشکی
شهید بهشتی

امیر محمد انصاری فیض آبادی

آنگاه که بند پوتین را مبیندی، شاید یک هفته پس از خداحافظی از خانواده ات باشد. اما تو چرا خداحافظی کردی؟ چرا با وجود گذشت یک هفته، هنوز برنگشته ای؟ بند پوتین با یک گره سفت می شود یا باید دوتایش کرد؟

«و من اگر شهید نشوم، میمیرم.»

این را گفتی به مادرت، و انتظار داشتی متوجه ایهام نهفته در آن شود، اما مادرت فقط پنج کلاس سواد داشت، متوجه نشد. برگشتی و خواستی توضیح بدهی، کمی مکث کردی، منصرف شدی. عوضش پیشانی مادر را بوسیدی.

تو آیا کسی هستی که شهید می شود؟

نه تو شهید نمی شوی! تو شهید هستی. هیچکس در لحظه مرگ شهید نمی شود. شهید در زندگی، شهید می شوند!

- چرا خودت را از زندگی محروم میکنی؟

+ من از زندگی بهره مند میشوم. زندگی، نه زنده بودن!

- از سر ذوق و هیجان، عمر خودت را بر باد می دهی!

+ باشد که باد، بوی خاکم را سوی وطن آورد.

و اگر از من بپرسید که چه کسی برنده شد؟ می گویم آنکه آرمانش را، و هدفش را، و انتخابش را هم مسیر کرد. آنکه در راستای آرمانش، هدفی انتخاب کرد و به سمت آن حرکت کرد. و تو که شهید هستی، تو یکی از آنهايي!

و آنکه مرد، آنکه آخرین نفس را کشید، آنکه انتخاب کرد آخرین نفس را بکشد، آنکه همزمان با نفس خود،

سپر بر بزند

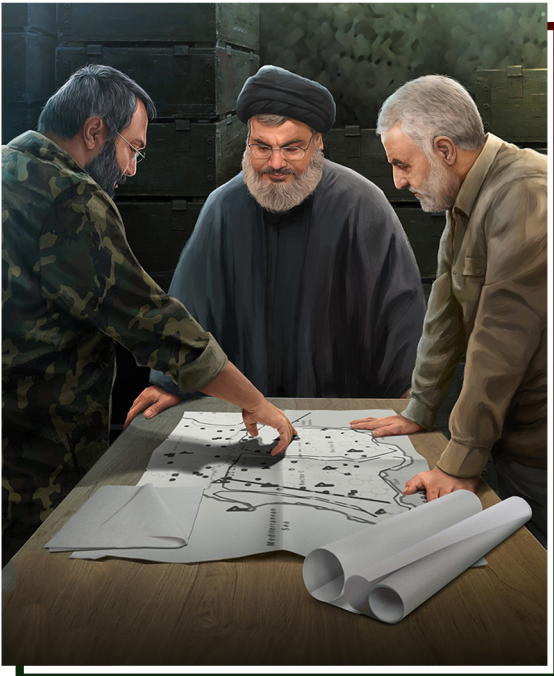
نفس دیگران را برید، آنها همه حسرت می خورند. حسرت عمر گران، که گذشت و تمام شد. که بیهوده یا پرفایده (فرقی ندارد!) سپری شد. اما تو نه! تو با لبخند، چشم از این دنیا مبیندی.



عاشق قلم

دیپلماسی در میدان

علی صفری
دانشگاه علوم پزشکی
دانشجوی نارسازی
شهید بهشتی



خود به نقش مهم حاج قاسم در یاری رسانی به نیروهای پیشمرگه در جلوگیری از سقوط مرکز اقلیم اشاره می کند. همه‌ی آنچه که در بالا گفته شد برای ما تصویری از مردی ارائه می دهد که همواره در میدان های سخت نبرد نقش آفرینی کرده و در تاکتیک های "میدان" بی نظیر بوده است. اما این همه‌ی آنچه‌ی است که رسانه ها از او برای ما تصویر کرده اند. **آیا حاج قاسم و شخصیتش در فرماندهی و هدایت عملیات های نظامی خلاصه می شد؟!** آیا برجستگی های او در شجاعت و حضور در مناطق عملیاتی هویدا می شد؟!

آنچه که از خاطرات مقامات مختلف کشور بر می آید، حاج قاسم نه تنها شخصیتی میدانی و عملیاتی بود بلکه در میادین سیاسی، سیاستمداری تیزبین و آنطور که نشریه‌ی نیوزویک از او توصیف می کند، شنونده‌ی ماهر بود.

حاج قاسم آنچه را که دستاورد میدان می خوانند، همواره برای حفظ اقتدار ملی کشور که مهم ترین ضامن اعتبار تصمیماتش در عرصه‌ی بین الملل بود، می خواست. کارت نفوذ منطقه‌ای ایران در مذاکرات خارجی در جیب مذاکره کنندگان قرار می گرفت تا از آن بعنوان یک اهرم فشار استفاده کنند و حقوق حقه‌ی ملت را استیفا کنند.

حاج قاسم را به تنهایی مرد جنگ خواندن جفایی در حق ایشان است، حاج قاسم ما نماد توازن میدان و دیپلماسی بود.

حاج قاسم ما نماد توازن دیپلماسی و میدان بود حاج قاسم را عامه‌ی مردم از میانه‌ی سال ۹۰ به بعد آرام آرام شناختند. با آغاز نا آرامی ها در سوریه و تشکیل گروه های افراطی همچون جبهة النصره، ارتش آزاد و... سوریه آستان حوادثی گردید که به یک جنگ داخلی طولانی ختم گردید. آن روزها کسی نمی دانست که این جنگ تا این حد طولانی خواهد شد. بسیاری از شهرهای مهم و استراتژیک سوریه همچون حلب، حمص، القصیر و... به دست گروه های مسلح افتاد. در دمشق مسلحین با ورود به منطقه‌ی شیخ سعید تا ۵۰۰ متری کاخ ریاست جمهوری پیش رفته بودند. همزمان فشار سیاسی بین المللی روز افزون بر سوریه و تحریم های متعدد، کار را دشوار کرده بود. بسیاری از دوستان قدیمی سوریه آنروز در اردوگاه دشمنانش ایستاده بودند. در چنین شرایطی که بسیاری از ناظران کار نظام سوریه را تمام شده تلقی می کردند، جمهوری اسلامی حضور مستشاری خود در سوریه را به مدیریت سردار شهید حاج قاسم سلیمانی آغاز نمود. شهید حسین همدانی بعنوان اولین فرمانده نیروهای ایرانی در سوریه نیز فرماندهی عملیات را بر عهده گرفت.

به ابتکار حاج قاسم نیروهای بسیج مردمی در سوریه با نام دفاع الوطنی سازمان یافتند. همزمان بسیاری از نیروهای محور مقاومت در غالب گروه های کم تعداد به سوریه اعزام شدند. در اولین گام با همیاری نیروهای مقاومت اسلامی لبنان در یک عملیات خانه به خانه، شهر راهبردی القصیر در نزدیکی حمص و مرز لبنان آزاد شد. این آغازی بود بر رشته عملیات هایی که سوریه را از لوث وجود نیروهای مسلح آزاد می کرد. در بهار سال ۲۰۱۳ اما اتفاق عجیبی افتاد. گروه تروریستی موسوم به دولت اسلامی عراق و شام که به تازگی در سوریه تشکیل شده بود با تصرف شهر بوکمال و سپس شهرک مرزی القائم وارد استان الانبار عراق شد، به فاصله‌ی کوتاهی نیروهای داعش در شمال نیز وارد استان صلاح الدین شدند و در یک عملیات برق آسا شهر موصل مرکز آن استان را به تصرف خود در آوردند. تا نیمه‌ی تابستان آن سال داعش بخش اعظمی از خاک عراق را به تصرف خود در آورده بود و با تصرف شهر بلد به دروازه های بغداد نزدیک می شد. در چنین شرایطی به گفته‌ی مقامات عراق ایران بعنوان اولین کشور خارجی در صحنه‌ی نبرد حاضر گشت. مسعود بارزانی رئیس اقلیم کردستان عراق در خاطرات

متولد مارس

دانشجوی دندانبزشکی
دانشگاه علوم پزشکی
شهید بهشتی

نصرالله جهانشاهی:

من و حسین پورجعفری که همراه همیشگی حاجی بودم و با او شهید شد، بیشترین مدت را با حاجی بودیم. ما با حاجی همسایه بودیم و رفت آمد خانوادگی داشتیم. من بچه های ایشان را از کودکی میشناسم. آن ها به من «عمو» میگویند. زمانی که ایشان در مأموریت بود، کار های خانه ایشان را من انجام میدادم. بچه ها حاجی یکی از یکی گل تر هستند. آن ها هیچ وقت از جایگاه پدرشان سوء استفاده نکردند. در رفت و آمد هایی که داشتیم به عینه میدیدم که چقدر به حجاب اهمیت می دهند. در میان فرزندان حاجی «زینب» که کوچک ترین

فرزندش است، شبیه ترین فرد در عالم به حاج قاسم است؛ هم در روحیه، هم در رفتار. حاجی بار ها او را در مأموریت های خارج از کشور می برد. **زینب خانم به زبان عربی و انگلیسی مسلط است؛** اما سرآمد آنها مادرشان است که یار واقعی ایشان به حساب می آمد و با همراهی او، حاج قاسم، حاج قاسم شد. با وجود تمام مأموریت ها و سختی های ناشی از دور بودن حاجی از خانواده، من یک بار هم ندیدم که همسر ایشان، گله گذاری کند. یادم هست زمانی که حاجی در قرارگاه قدس بود، پسرش مریض شد. چون حاجی در مأموریت به سر می برد، نتوانست خودش را برساند. پسر حاجی بر اثر آن بیماری از دنیا رفت و فوت کرد. اگر بخواهی به یکی از خصوصیات بارز حاجی اشاره کنم، نماز شبش را خواهم گفت. **تحت هر شرایطی نماز شب حاجی قطع نمی شد.** زمانی هم که خیلی خسته بود، یک ساعت می خوابید و بعد بلند میشد و شروع به خواندن نماز می کرد؛ آن هم چه نمازی! صحنه عشق بازی و نجوای شبانه حاجی در نماز شب هایش واقعا تماشایی بود.

احمد حمزه ای:

در بحث حفاظت، حاج قاسم همیشه تأکید میکرد **کاری نکنید مردم اذیت بشوند.** می گفت: «ما هم جزئی از مردمیم و از آن ها جدا نیستیم.» برخی مواقع که ما شدت به خرج می دادیم، حاجی با ما جدل می کرد. زمانی که به فرودگاه می رفتیم تا به مأموریت برویم، از ایشان درخواست میکردیم کمی صبر کند تا همه مردم که رفتند، بعد ایشان بروند. قبول نمی کرد. وقتی هم می خواستیم از گیت رد بشویم، می رفت انتهای صف می ایستاد و می گفت: **«من هم مثل بقیه.»** برخی مواقع به حدی بدون پیرایه و تشکیلات در اجتماع حضور می یافت که تعجب مردم را بر می انگیزد. خود ایشان در یک جمع خصوصی تعریف میکرد: یک بار با دخترم زینب رفته بودیم میوه بخریم، به محل میوه فروشی که رسیدیم، زینب پیاده شد و من داخل ماشین نشستم. زمانی که منتظر بودم، دیدم یک دختر که پوشش مناسبی هم نداشت، به من نگاه میکند. خیلی هم مشکوکانه نگاه میکرد. شنیدم به دوست همراهش گفت: «این بنده خدا حاج قاسم سلیمانی نیست؟» دوستش گفت: «نه بابا! مگر می شود همچین آدمی بدون محافظ و بادیگارد باشد.» و بودن من را انکار می کرد. آن دو نفر به خودشان جرأت دادند، آمدند نزدیک،

سید حسن نصرالله:

حاج قاسم در میدان
مردم میدان بود.



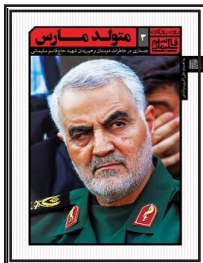
خون تو چون فاتح هر قله است فاتحه‌ی دشمن تو خوانده است

دومین سالگرد شهادت
سپهبد حاج قاسم سلیمانی
و زبان ایشان

مردم‌زبان

حاج قاسم سلیمانی:
«مامدینون مزمیم»

خط قرمز حاج قاسم «ولایت» بود و اجازه نمی داد کسی وارد حریم آقا شود. در سخنرانی هایش بارها و بارها در تجلیل از مقام ولایت و حضرت آقا سخن می گفت. در مراسم یادواره شهدا که در سال ۸۹ در خانوک کرمان برگزار شد، در مورد حضرت آقا گفت: «مردم! از من قبول کنید، من عضو هیچ حزب و جناحی نیستم و به هیچ طرفی جز کسی که خدمت می کند به اسلام و انقلاب، تمایل ندارم. اما این را بدانید؛ والله! علمای شیعه را تماما و از نزدیک میشناسم. الان چهارده سال شغل من همین است. علمای لبنان را می شناسم، علمای پاکستان را می شناسم، علمای حوزه خلیج فارس را می شناسم، چه شیعه و چه سنی، **والله! اشهد بالله! سرآمد همه این روحانیت، این علما از مراجع ایران و مراجع غیر ایران، این مرد بزرگ تاریخ یعنی آیت الله العظمی خامنه ای است.** من با خیلی از علمای شیعه مکاتبه و از نزدیک مرادها دارم و می شناسم آن هارا، ارادت داریم. دنبال تبعیت مردم از آن ها هستیم، اما این جا کجا آنجا کجا؟ بین ارض و سما فاصله داریم. در حکمت این مرد، در اخلاق این مرد، در دین این مرد، در اداره حکومت این مرد، دقت کنیم و در بازی های سیاسی، مرزهای حودمان را تفکیک کنیم.»



گردآوری شده از کتاب
«متولد مارس» نوشته
«علی اکبر مزدآبادی»

ببخشید! شما سردار سلیمانی هستید؟» سلام کردم و گفتم: «بله، خودم هستم» بعد از کلی تعجب و ذوق، از من درخواستی کردند و گفتند: «امکانش هست یک یادگاری به ما بدهید؟» تسبیحی دستم بود. همان را به آن ها دادم و گفتم: «بفرمایید» داشتند سر تسبیح با هم جر و بحث می کردند که کدامشان آن را بردارد. وقتی این صحنه را دیدم، انگشتی را که در دست داشتم، آن را هم در آوردم و به آن ها هدیه دادم.

علی شیرازی:

حاج قاسم مدیریت چند بعدی داشت و به تمام زوایا توجه میکرد. ایشان صرفا یک نظامی نبود، بلکه به مقولات فرهنگی، معنوی و حتی تفریح و غذای نیروهایش هم دقت و توجه داشت. در عین حال، اعتقاد زیادی به معنویت داشت و میگفت: «میزان ارتباط ما با خدا، توان ما را ترسیم میکند نه تسلیحات و موشک ها.» ایشان حتی در تصمیم گیری ها به ابعاد معنوی و میزان ارتباط شان با خدا توجه می کرد. یاد هست قبل از عملیات کربلای ۱ (۱۳۶۵) در قرارگاه کربلا بحث بود که اگر ما بخواهیم تپه های قلاویزان را از دشمن پس بگیریم، باید نیروهایی در اختیار داشته باشیم که بتوانند پاتک های دشمن را تحمل کنند. حاج قاسم درآمد گفت: «من در لشکر ثارالله دو گردان دارم که ارتباط شان با خدا خوب است و خوب اشک میریزند. من با این دو گردان تپه ها را می گیرم.» و این کار را هم کرد. خودش یک گریه کن حسابی بود. عصر جمعه ها در منزلش روضه خانگی داشت. دوستان و روحانیون را دعوت می کرد تا احکام بگویند و روضه بخوانند. وقتی روضه خوانده میشد، مثل ابر بهاری گریه می کرد.



وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ

ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم!

مُسْتَضْعَفٌ مَمْنُونٌ

دانشجوی دندانبزشکی
دانشگاه علوم پزشکی
شهید بهشتی

محمد جواد سلیمانی

فرمانده نیروی قدس شد ... حالا مرز فعالیتش، مرزهای ایران نبود ... بهتر بگوییم مرزهایی نبود که استعمار روس و انگلیس برای ایران کشیده اند ... میدان عملیاتش به وسعت تمام خانه های خراب شده مظلومان جهان بود ... بی انتها ... از تبار مستضعفان بود، مستضعفان را می شناخت و دنبال میکرد ستمگران را هم؛ مخلصش را پیدا می کرد؛ تزویر را تشخیص میداد.

از پاکستان تا لیبی، از یمن تا آذربایجان طولی نکشید تا همه را از وعده خدا با خبر کرد! که ای مستضعفان عالم، ای ستمدیدگان جهان، پروردگارتان اراده کرده تا از میان شما وارثان خود را انتخاب کند نه صاحبان زر و زور و تزویر!!! ندای و امید او کافی بود تا در سرزمین های سوزان عربی، در جایی که بوی خون و نفت در هم می پیچد، بهاری به راه بیفتد ... بهاری برای شجره انسانی و مقاومت ...

اما در آن طرف ماجرا، در سایه ها، خصم، قلب مقاومت را هدف گرفته بود! عده ای به دنبال احیای کاخ سبز اموی و نژادپرستی بودند و عده ای ساز جدایی کوک کرده بودند! عده ای را برای لیبرالیسم شورانده بودند و عده ای را برای تکفیر! گردهمایی تمام شرارت بشر به میزبانی سوریه! و طولی

نکشید تا عروس مدیترانه سیاه پوش شد.

۲۰ ژوئن ۲۰۱۲، کنفرانس ژنو ۱، متفقین و متحدین، دشمنان قدیمی، دور هم جمع شدند

۱۹ نوامبر ۶۳۶ میلادی، در نزدیکی قادسیه، رستم بر زمین افتاده بود، در میان طوفان خون و شن، هنگامی که سپاه از هم گسیخته ایران را می دید باورش می شد که ایرانیان دوباره بر پهلوی مدیترانه خیمه کنند؟

اسفند ۱۲۰۶ شمسی، در مسیر تبریز به تهران، هنگامی که عباس میرزا خبر تن دادن ایران به عهدنامه ترکمنچای را شنید، مطمئن شد «پیمان» رویایی ست که استعمارگران به قیمت گزاف به ضعیفان میفروشند. ایران تنها کالایی ست که روس و انگلیس بر سرش قمار کنند.

شهریور ۱۳۲۰، متفقین اراده کرده بودند ایران را اشغال کنند و همین اراده کافی بود تا ارتش مدرن رضاخان در لحظه از هم بپاشد؛ در همان زمان، پل جلفا، هنگامی که سرجوخه محمدی به قوای متفقین در آن طرف پل نگاه میکرد می دانست اراده او و دو سرباز تحت امرش تمام مقاومت ایرانیست ...

۱۵ سال بعد، در روستای قنات ملک، از توابع کرمان مردی متولد شد؛ از نسل آدم بود اما برغم آدمیان از مادر نه پسر بلکه مرد زاینده شده بود؛ روح خدا در او دمیده بود.

طولی نکشید تا آن جوان رعنا خود را میان میدان انقلاب و نبرد ببیند. در این هیاهوی دوران از قافله عقب نمی افتد. جوانان کرمان را دور خود جمع می کند و پس از مدتی لشکر ثارالله را تاسیس می کند و به خون خواهی خدا می شتابد. پس از جنگ، مرزها نفسش را تنگ می کرد.





و همه یک نظر داشتند؛ سوریه باید ساقط شود! اراده شان بر این بود ... در این بین، اراده سردار ایرانی، همان پسرک کرمانی، چیز دیگری بود؛ مخالف خواست ابرقدرتان شرق و غرب! ای کاش سر جوخه محمدی می دید که سال ها بعد، هزاران کیلومتر دورتر از مرز های ایران و پل فلزی جلفا، اراده ایران، اراده مستضعفان، در مقابل تمام جهان خواهد ایستاد ...

آتش سوریه رو به خُنکا نهاد. اراده اش، اراده خدایش عملی شده بود. حالا آن به خود مغروران کنفرانس ژنو، حساب کتاب هایشان را زیر و رو می کردند تا ببینند کجای کار را اشتباه کرده اند؛ نمی دانستند که خدای قاسم یَرزُقه مَن حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ.

بامداد ۱۳ دی ۱۳۹۸، جمعه، فرودگاه بغداد، خصم شمع را هدف گرفته بود؛ گمان می کرد با خاموش کردن شمع، ظلمت و تاریکی دوباره فراگیر می شود. نمی دانستند این شمع پر فروغ، پیش تر، در خاورمیانه، در انبار نفت و باروت، آتشی به راه انداخته که پیش قراول آتش جهنم مستکبران است و می سوزاند و غبار ذلت از چهره مظلومان پاک می کند.

حالا قوای ایران، قوای آزادگی، زینبیون شده بودند در مرز هند؛ فاطمیون شده بودند در مرز چین؛ حزب الله بودند در پهلوئی مدیترانه؛ انصار خدا بودند در ساحل دریای سرخ، وارثان زمین...

سیل سیاهی دجله و فرات را در بر گرفته بود، موصل و حلب را غرق کرده بود و به دروازه های بغداد و دمشق رسیده بود. همپیمانان پیمانها شکسته بودند و شهرها تنها شده بودند به مانند گنجه و نخجوان به مانند ترکمنچای و تبریز ... قوای ظلم و جهل یکی پس از دیگری شهرها را از مادرشان جدا می کردند. اما مادرشان دست روی دست نگذاشت ... دیگر منتظر نماند تا به سان قبل، دخترانش را، هرات و کابل و بحرینش را، از او به سرقت برند. پسرش را فرستاد، قاسم.

قاسم بی درنگ میانه دار میدان شد ... شمع شده بود، خوبان را به دور خویش جمع می کرد و نور چشم و قوت قلبشان می شد. قاسم شده بود، مهربانیش را با محرومان تقسیم می کرد و خشمش را با ستمگران، اخلاصش را برای ضعیفان می گذاشت و هیلتش را بر قدرتمندان. ظالم را مقابل ظالم قرار میداد و مظلوم را در کنار مظلوم.

۱۶ گروه کوچک و بزرگ از ده کشور جهان حالا گوش به فرمان او بودند. جالب آنکه حالا استعمارگران و مستکبران هم سود را در کنار قاسم بودن می دیدند. دریغا که عباس میرزا نبود که ببیند قوای روس و چین جایی را هدف می گرفتند که او دستور میداد ...





مثل برادرم

مدی عباسی

دانشجوی دندانی پزشکی
دانشگاه علوم پزشکی
شهید بهشتی

حسین پورجعفری را که دیگر طاقت ماندن نداشت.

بیایید این نثر عاشقانه را با هم بخوانیم.

« عزیز برادرم حسین، پس از سی سال خصوصا در این بیست سال که نفس تو پیوسته تنفسم بود، اولین سفر را بدون تو در حال انجام هستم. در طول سفر بارها بر حسب عادت صداقت کردم. همه تعجب کردند، در هواپیما، ماشین و... بارها نگاه کردم، جایب خالی بود، معلوم شد خیلی دوست داشتی.

حسین عزیز تو نسبتی با من داشتی که حتما فرزندان با شما و شما با فرزندان نداشته ای و فرزندانم هم با من نداشته اند همیشه نه تنها از جسم مراقبت می کردی، بلکه مراقب روحم هم بودی. اصرار به استراحت، اصرار به خوردن، خوابیدن و... بیش از احساس یک فرزند به پدرش بود. بیست سال اخیر پیوسته مراقبت کردی که تمام وقت من صرف اسلام و جهاد شود و اجازه ندادی وقت من بیهوده هدر رود. حسین عزیز! خوشحالم از من جدا شدی، خیلی خوشحالم. اگر چه مدتی از لحاظ روحی گمشده ای دارم، اما از جدا شدن تو خوشحالم، چون طاقت نداشتم تو را از دست بدهم. من همه عزیزانم را از دست

به نام آن مهربان خدایی که عشق را میان انسان ها به عنوان بزرگترین موهبتش آفرید.

حیف است از حاج قاسم بگویم اما از حسین پورجعفری حرفی نزنیم، کسی که هیچگاه از سردار جدا نمی افتاد؛ قبل از خود به حاج قاسم می اندیشید و پیش از اینکه نگران خودش باشد نگران حاج قاسم بود؛ شهید حسین پورجعفری کسی بود که به گفته همزمان و دوستان در تمام این سالیان می شد با وجودش به حاج قاسم رسید، از نگاهش به سردار نگاه کرد، از زبان او با سردار سخن گفت و از گوش های او از سردار سخن شنید. چیزی شبیه یک جاده مطمئن برای رسیدن به دریای خروشان.

شهید حسین پورجعفری چه نیکو همسفری یافت و چه نیکو همسفری شد و چه نیکو به مقصد رسید؛ سی سال از دلدار خویش جدا نشد و در آخر نیز همراه او شهید شد. زبان الکنم از سخن گفتن درباره شهید حسین پورجعفری و آنچه میان او و سردار بود قاصر است؛ چه بهتر که از زبان خود حاج قاسم سلیمانی درباره شهید پورجعفری بشنویم آنگاه که در وصیتش نوشت: «نمی توانم از حسین پورجعفری نام نبرم، که خیرخواهانه و برادرانه مرا مثل فرزندی کمک می کرد و مثل برادرانم دوستش داشتم.»

پس از سی سال، دیگر توان در بدن حسین پورجعفری نمانده بود، همسرش مریض بود؛ خودش مریض شده بود و توان جسمانی را از دست داده بود؛ سی سال نخوابیدن و در کنار سردار سلیمانی در موقعیت های سخت و دشوار بودن کار راحتی نیست، مشکل مالی داشت، عصر ها در خانه قالی می بافت تا مشکلات مالیش را جبران کند. می خواست بازنشسته شود؛ یک ماه هم مرخصی گرفت، برای سردار خیلی سخت بود اما قبول کرد که یار غارش برود. دلنوشته ای برای او به جا گذاشت؛ حرف هایی که دل هر انسانی را به لرزه در می آورد از این همه محبت و عشق و سوز برادری. سر انجام شهید پورجعفری طاقت نیاورد، با وجود تمام مشکلات بازگشت. همسرش می گفت که پرسیدم چه شد که باز می گردی؟ حسین جواب داد: «حاج قاسم به من گفت ما وقتی جوان بودیم با هم بودیم؛ حالا که پیر شدیم و بیشتر به هم نیاز داریم می خواهی مرا ترک کنی؟!» آن دلنگاره و این سخن به حدی متأثر کرد شهید



تو شهید شوی. به این دلیل خوشحال هستم که از من جدا شدی، حداقل من دیگر داغدار تو نمی شوم و تو زنده از من جدا شدی که خداوند را سپاسگزارم. حسین جان! شهادت می دهم که سی سال با اخلاص و پاکی و سلامت و صداقت زندگی را فدای اسلام کردی. تو بی نظیری در وفاء، صداقت، اخلاص و کتمان سر. حسین! پسرم، عزیزم، برادرم، دوستم، از خداوند می خواهم عمری با برکت داشته باشی و حسین پورجعفری را همانگونه که بود، با همان خصوصیت تا آخر حفظ کنی.

حسینی که برای هر مجاهدی اعم از عراقی، سوری، لبنانی، افغانی و یمنی، آشنا بود. او نشانه و نشانی من بود. **چه زیبا بود در این چند روز سراغت را از من می گرفتند و کسی باور نمی کرد همراه نباشی.**

حسین عزیز! فقط قیامت است که حقیقت ارزش اعمال معلوم میشود و چه زیباست آنوقتی که همه حیران و متحیرند و تو خوشحال و خدانی.

اجرا این خستگی ها را آنوقت دریافت خواهی کرد، آنوقت که خانواده و وابستگان به تو نیازمندند و به تو توسل می جویند، خداوند اجر جهاد تو برادر خوبم را اجر شهید قرار دهد. به تو قول می دهم که اگر رفته و آبرو داشتیم، بدون تو وارد بهشت نشوم.

حسین عزیز! سعی کن پیوسته تر و تازه بودن جهادی را در هر حالتی در خودت حفظ کنی، اجازه نده روزمرگی روزانه و دنیا یاد دوستان شهیدت را از یادت ببرد. یاد حسین اسدی، یاد حسین نصرالهی، یاد احمد سلیمانی، یاد حسین بادپا، یاد که را بگویم و چند نفر را بگویم؛ چرا که فراموشی آنها ختما فراموشی خداوند سبحان، است.

حسین جان! عمر انسان در دنیا به سرعت سپری می شود، ما همه به سرعت از هم پراکنده می شویم و بین ما و عزیزانمان فاصله می افتد. ما را غریبانه در گودال و حفره وحشت که می گذارند، در این حالت هیچ فریادرسی جز اعمال انسان نیست. چون فقط چراغ اعمال مقبول است که امکان روشنایی در آن خاموشی و ظلمت مطلق را دارد.

حسین عزیز! اجازه نده در هر شرایطی هیچ محبتی بر محبت خداوند سبحان و هیچ رضایتی بر رضایت خداوند سبحان غلبه کند. برادر خوبم! اگر می خواهی دردمند نشوی، دردمند شو! دردی که خنکای وجودت را در گرمای سوزنده غیر طاقت است.

دردی که گرمای وجودت در سرمای جانکاه باشد، عزیز برادرم همه دردها، درد نیستند و همه بلاها، بلا نمی باشند. چه بسیار دردهایی که دوی درند و چه بسیار بلاهایی که در حقیقت خودت را به او بسپار و رضایتش را عین نعمت و لطف و محبت بدان.

حسین! می دانی چه وضعی دارم و آگاهی بر غم و اندوه درونم. می دانی چقدر به دعایت نیازمندم. خوب می دانی چقدر هراسناکم و ترس همه وجودم را فراگرفته است و لحظه ای رهایی نمی کند. اما نه ترس از دشمن و نه ترس از نداشتن، نه ترس از مقام و مکان. تو می دانی! چون پاره ای از وجودم بودی، ترس من از چگونه رفتن است، تو آگاهی به همه اسرارم! دعایم کن و در دعایت رهاییم نکن.

انشالله تو و خانواده مجاهد و صبورت همیشه موفق و موید باشید. خداحافظ برادر خوب و عزیزم، دوست و یار باوفا و مهربان و صادق سی ساله ام. »

داده ام و عزادار ابدی آنها هستم، لحظه ای نمی توانم بدون آنها شاد باشم. هر وقت خواستم زندگی کنم و آرامش داشته باشم، یک صف طولانی از دوستان شهیدم که همراهم بودند، مثل پروانه دورم می چرخیدند و جلو چشمم هستند.

حسین! باها که با هم به خطوط مقدم می رفتیم، من سعی می کردم تو با من نیایی و تو را عقب نگذارم. اگر چه هرگز بر زبان جاری نکردم و می نویسم برای آینده پس از خودم، که **خدا می داند با هر یک از آنها که از دست داده ام چه بر من گذشت و حتی بادپا، جمالی، علی دادی را از دست دادم و نگران بودم که تو را هم از دست بدهم. همیشه جلو که می رفتم نگران پشت سرم بودم که نکند گلوله ای بخورد و**



معرفی کتاب «هزارجان گرامی»

حسن صنوبری
فارغ التحصیل فلسفه غرب
دانشگاه شهید بهشتی

به صمیمیت نثر و خلوص نیت دیگر نویسندگان و نیز دست اندرکاران بانام و بی نام کتاب است.

بنده دو روایت تقریباً مفصل اختصاصاً برای این کتاب نوشتم و دوازده روایت کوتاه هم از داغ نامه ضمیمه اش کردم. **«باشد کز آن میانه یکی کارگر شود»!**

انتشارات سوره مهر:

«هزاران جان گرامی» شهادت نامه ای است بر داغ سنگین یک ماتم بزرگ، «که شهیدان که اند این همه خونین کفنان» در این مجموعه بر آن بوده ایم که با روایت غم و اندوه فقدان «سربازان» شهید، با نوشتن و گفتن از روزهای تب دار دی ماه سرد ۱۳۹۸، امید برآمده از دل مردم ماتم زده حاضر در مراسم های تشییع و بزرگداشت و شور برخاسته از سویدای دل عزاداران سربازان حسین را به خودمان و برای آیندگان یاد آوری کنیم؛ ماتم آن ها که مهجعه خود خالص ترین قطرات خون خود را فدای حسین کردند تا شفاعت حسین زرفشان شود.

جناب کربلایی چندروز پیش تماس گرفت و گفت: تو که اهل نوشتن معرفی و ریویو هستی خوب است متنی هم درباره این کتاب بنویسی. گفتم آقای کربلایی! من اهل نوشتن هستم، ولی نمی توانم و نمکی هم ندارد برای کتابی بنویسم که خودم هم جزو نویسندگانش هستم. آقای کربلایی گفت: مرد حسابی! به جز جناب عالی این کتاب بیست و نه نویسنده دیگر هم دارد، شما خودت را نبین؛ بعد هم اینکه موضوع کتاب را در نظر بگیر نه نویسنده را. گفتم چشم، فکری بکنم.

تا همین الان که دارم می نویسم همزمان هم دارم می نویسم و هم دارم فکر می کنم به همین نوشتن. یعنی تصمیم نهایی را هنوز نگرفته ام و گذاشته ام برای پایان متن. خلاصه دیشب فرصت شد و نشستیم به مطالعه دیگر روایت های «هزار جان گرامی» که اگر خواستم چیزی بنویسم پر بیراه نباشد. فکر می کنم هشت تایی روایت که خواندم دیدم نمی توانم ادامه بدهم. چون هر روایتی را که می خواندم حس می کردم از روایت من خیلی خیلی بهتر است. بالاخره حسادت است دیگر، اهل قلم هم دارند. من هیچ وقت به چشم و چال و قد وبالای کسی حسادت نکردم اما به نظم و نثر بسیاری رشک برده ام. سرتان را درد نیآورم، سرانجام کتاب را نیمه کاره رها کردم، دعایی حواله به روح پرفتوح جناب کربلایی خواندم و آمدم برای نوشتن. و باید بگویم قبل از نوشتن کلی به این فکر کردم چه تمهیدی بیندیشم که هم طرح جلد را نایود نکنم، هم با انتشار آن چشم های سلیمانی، ترک به شیشه عمر دیو نیاندازم که خانه خرابم کند.

آن روز روز بزرگی بود در تاریخ ما و همه جهانیان. این را گذر زمان بیشتر ثابت می کند. حال بعضی متوجه شدند و بعضی نه. بعضی سعی کردند حق توجه و فهمشان را ادا کنند و بعضی نه. انتشار فراخوان #روایت رستاخیز با همین اسم درست و دقیق و عمیق و زیبایش برای من این معنا را داشت که خداشکر، گروهی هستند که واقعا هم متوجه شده اند هم در تلاش ادای حق فهم خود هستند در عالم کتابت و روایت. آرزو کردم این تلاش در دیگر عوالم نیز به خصوص در فرهنگ و هنر محقق شود. هزارجان گرامی نتیجه این تلاش است که اگر ضعیفی دارد به خاطر نقص قلم و کوتاهی همت بنده و امثال بنده است و اگر لطفی دارد،



مجموعه رستاخیز جانا
روایت نامه پرتاب حاج قاسم سلیمانی
به کتبی ساجده البرجمینی

که مثالی ز حسین است جهادت، سردار
می‌کند دست تو دلداری ات را اقرار
که شده مقتل ارباب برایت تکرار
دارد این سلسله در کشتن خوبان، طومار
نخن قاسم، شده این نسل به دستت بیدار
مکتب عشق، خدا، خون، شهادت، ایثار...

و چنان میدوی از شوق به میدان هربار
به دفاع از حرم و خیمه، ابوالفضل تو
اگر این عشق نباشد، چه نامم آن را؟
که تو را کشت شقی بن شقی بن شقی
از تو و راه تو، بهت! اگر برگردیم
گر چه کشند تو را، مکتب تو پا بر جاست

تمثال حسین

دانشجوی دندانپزشکی
دانشگاه علوم پزشکی
شهید بهشتی

رهام سلی





نشریہ فرهنگی،
اجتماعی، سیاسی
مبین



رہنما جو حجت ما

عزیز ما
۹۸۸/۱۸

قائمہ اسلامیاتی
NASE